

خالق «آداب بی‌قراری» پس از ۶ سال به ایران بازگشته است نویسنده کلاسیک مدرن

حامد داراب - سخن از «یعقوب یادعلی» است. سخن از نویسنده‌ای که به‌راستی تحسین مخاطب را برمی‌انگیزد؛ نویسنده‌ای که به‌راستی با نویسندگان هم‌نسل خود متفاوت است. او از همان ۱۹ سالگی، وقتی نخستین داستانش را با نام «همان خاک آشنا» در «مجله آدینه» منتشر کرد، اگرچه نثری غیر حرفه‌ای و روایت‌هایی سراسیمه را ارائه داده بود، اما تفاوتش در نویسندگی را با فضا سازی تازه‌ی نشان می‌داد. هشت سال از چاپ این داستان در آدینه گذشت و در این هشت سال نام یعقوب یادعلی در میان اهالی ادبیات داستانی در نشست‌ها و نقدها، نامی آشنا شد تا او در سال هشتم «حالات‌ها در حیاط» را منتشر کرد. در دهه ۱۳۷۰ نشر «آسا» توانسته بود مجموعه‌ای از داستان‌های نویسندگان جوانی را منتشر کند؛ که هرچند، شاید آن‌گونه پخته نبودند اما امیدهایی را برای حضور یک نسل داستان‌نویس تازه زنده می‌کردند؛ نسل جوانی که چندین سال پس از فروکش کردن آتش جنگ هشت‌ساله، زخم‌خورده یا به‌تازده روایی بودند که جهان تازه را جستجو می‌کردند. یادعلی از همین نسل است، همان موقع که داستانش در آدینه منتشر شده، آتش جنگ، تازه رو به خاموشی گذاشته بود، سال ۱۳۶۹ بود که «همان خاک آشنا» منتشر شد. داستانی که هم تأثیرات جنگ در آن قابل مشاهده بود و هم تلاش نویسندگانش برای مدل‌پردازی از داستان‌نویسان دهه ۱۹۶۰ آمریکا و استفاده از شیوه‌هایی همچون عدم قطعیت و عدم توازن در روایت. بدیهی است که برای جوان نوزده ساله این مولف‌ها در نوشتن داستان هرگز در حد عالی اتفاق نمی‌افتد اما همین‌که او در آن روزگار با تزیینی خاصی توانسته است به دریافت این رویکردهای نوین نوشتن داستان فکر کند و برای به‌کار بردنشان تلاش کند؛ خود جای تحسین داشته است. با این همه یادعلی سه سال پس از آن‌که «حالات‌ها در حیاط» را سال ۱۳۷۷ به انتشار رساند، یکی از تجربه‌های بی‌پروا در نویسندگی‌اش را چاپ کرد؛ مجموعه داستان «احتمال پرسه و شوخی» که انتشارات

«تیم‌نگاه» آن را به پیشخوان کتاب آورده بود. او با نوشتن این مجموعه داستان، نشان داد که نویسندگی‌اش به پختگی و تکامل ویژه‌ای دست یافته است. مجموعه‌ای از حیث روایت، فضا سازی، پرداخت شخصیت و قصه قابل دفاع، که برخلاف مجموعه قبلی و داستان نخستش، می‌شد از جنبه‌هایی گوناگون آن را مورد تحسین قرار داد. اگرچه داستان‌های دیگری از او همچون «مثل تنی پشت و رو شده» نیز در میان داستان‌هایی بودند که مخاطب جدی ادبیات داستانی را با نویسنده‌ای مولف آشنا می‌کرد؛ با این همه سه سال پس از نشر این مجموعه، اثر بحث‌برانگیز یادعلی منتشر شد. رمانی که در دوره پنجم جایزه هوشنگ گلشیری همراه با رمان «ای‌تی‌از گناه» نوشته محمد حسینی برنده جایزه بهترین رمان اول شد. یادعلی با این نخستین رمانش توانست نشان دهد که تجربه کردن در نویسندگی چگونه می‌تواند منجر به ایجاد اثری

محکم و استوار شود. هرچند این رمان به دلیل حواشی‌اش و ادعای برخی افسراد مبنی بر توهین رمان به قوم لر، و گرفتاری‌هایی که برای نویسنده ایجاد کرد و او را به زندان کشاند، هم نام‌دار شده، اما نمی‌توان شرط انصاف را نادیده گرفت و نگفت که این اثر تحسین شده یادعلی به معنای واقعی کلمه اثری بود که نمونه مشابهی در داستان‌نویسی و از نویسندگانی خلق رمانی می‌کرد. یادعلی همگی تجربه‌های گذشته خود را در نوشتن داستان در این اولین رمانش جمع کرده بود؛ و به علاوه آن‌ها، سعی کرده بود زبانی تمیز که نسبت با روایت را رعایت کرده است را نیز به اثر خود بگنجاند. اگر او در «حالات‌ها در حیاط» تلاش می‌کرد تا رویکردهای مدرنیستی‌اش را به رخ مخاطب بکشد، اکنون این ایزه در اولین رمانش در بدنه اثر گنجانده شده و بی‌آن‌که نیاز به تلاش داشته باشد؛ در لایه‌های متنش حس می‌شد. اگر او در داستان

«ملاحضاتی پیرامون خسرو» کوشش کرده بود به فضای داستان نویسان پست‌مدرن نزدیک شود؛ اکنون داستان نویسان پست‌مدرن نزدیک شده؛ اکنون نویسان است گنجانده بود. او در روایت خود بازگشتی به الگوهای کهن دارد. اما روح مدرنیستی کار خود را نیز حفظ کرده است. از این‌روست که می‌توان گفت یعقوب یادعلی، نویسنده کلاسیک مدرن است، کسی که در هويت شخصیت‌هایش تجربه‌های زیستی بومی خود را می‌گنجاند اما در نگاهی کلان، اثری مدرن می‌آفریند. مدرنیستی که با آشفتگی و تشویش و سرگشتگی شخصیت‌هایش طعن بر عدم توازن و عدم قطعیت در خلق داستان پست‌مدرن دارد. کاری که یادعلی در فرم داستان‌نویسی‌اش با مجموعه «حالات‌ها در حیات» انجام داد، مخاطب را به یاد نمونه‌های دیگر از این فرم مانند اثری چون «سنگر وقمقمه‌های خالی»



«صادقی» می‌انداخت؛ اما در «آداب بی‌قراری» او حتی فرم، شیوه قائم و شخصی نویسنده‌اش است که در زبان و ساختار زبانی نیز بسیار نو و بدیع بوده است. با این همه «آداب بی‌قراری» همان‌طور که اشاره کردم؛ موجب بازداشت نویسنده به اتهام توهین به قوم لر شد و باعث شد در همان سال ۱۳۸۳ اهمیت کتاب آن‌گونه که باید، دیده نشود، اگرچه بسیار فروش رفت. از این رهگذر یادعلی به زندان افتاد و برای چندین سال از فضای داستان‌نویسی دور شده، درست در همان سال‌ها که این نویسنده کلاسیک مدرن داشت تجربه‌های اوج نویسندگی‌اش را به نشر می‌گذاشت. نویسنده اما پس از آزادی، عطای وطن را به لقایش داد و رفت، با دلی آزرده و ذهنی رنجور از برخوردهای یک‌سویه و یک‌جانبه؛ و بهانه‌ای که برای این برخوردها تراشیده بودند. او از ایران رفت به آمریکا، قرار بود ۹ ماهه برود اما این رفتن شش سال طول کشید. کتابش ممنوع شد، برای مدتی طولانی اما بار دیگر اجازه نشر گرفت، برای مدتی کوتاه، و باز دچار ممنوعیت شد. ۱۲ سال بعد از نثر آخرین اثرش اما یادعلی این‌بار «آداب دنیا» را منتشر کرد. کتاب را نشر چشمه به پیشخوان کتاب آورد؛ اثر آن‌گونه که یادعلی در ارائه آثار مختلفش قبل از آن خلق و بی‌پروا می‌نوشت نبود، اگرچه چندان هم اثر راکدی نبود؛ اما انتظار بیشتری از این نویسنده می‌رفت. یادعلی آثارشیم درونی شخصیت‌هایش در «آداب بیقراری» را در اثر نیز تکرار کرده بود، ساختار شکنی و هنجارگریزی شخصیت‌ها در داستان، از مولفه‌های اساسی نویسندگی اوست. اما همین هنجارشکنان در داستان‌ها و رمان‌های یادعلی شورش نمی‌کنند؛ آن‌ها با درونیات خویش در جدال‌اند. یادعلی راوی درونیات انسان معاصر است، راوی ذهن مردمانی که در پیرامون خویش دیده است، او پازلی از هويت را روی روی مخاطب می‌گذارد، پازلی از هويت تکه‌تکه و مخدوش انسان معاصر.

حالا او پس از سال‌ها، چند وقتی است به ایران بازگشته است و خبر آمده که قرار است بلندمدت بماند و قرار است اثری تازه از او منتشر شود؛ یادعلی نویسنده بزرگی است، اگرچه او را در دوران اوجش به دلس کشیدند تا رشدش متوقف شود، اما او از آن نشنست، امیدوارم از آن نشیند و اثر تازه‌اش همچون گذشته، خلوق تر و نورش‌تر باشد. یادعلی نویسنده‌ای تأثیرگذار است، هم در شیوه داستان‌نویسی و هم در ساختار و هم در نوع روایت؛ توصیه مطالعه آثار او برای مشتاقان ادبیات داستانی لازم می‌نماید.

در عین حال



خانه از پای بست ویران است

کنار بگذاریم، به شکل نوگرایی خود از بعد از نهضت مشروطه پا گرفت. اگر نخواهیم برای بالیدن مادام خود بر قدمت ادبیات میهنی همچنان از شاهنامه و لیلی و مجنون و حکایات عبید زاکانی خرج کنیم، می‌رسیم به اولین جرقه‌های رمان‌نویسی در ایران با رمان «هیرا لرسلان» و «خاطرات حاجی بابا» که به دلیل قلت اقشار تحصیلکرده و متمکن به جهت هزینه و وقت و فرهنگ رمان‌خوانی، چندان در بین کل اقشار ایران دوره قاجار راه باز نکرد و رمان به‌مثابه سرگرمی صرف تا زمان مشروطیت به‌طول انجامید. بعد از آن ناگهان موج جدید رمان‌نویسی در ایران پا گرفت. جمالزاده و چوپسک و هدایت و... برچسمداران رمان‌سازان در ایران بودند. رمان مدرن ایرانی، بنای سنگینی بدون پایه‌های محکم، جوانان باسواد آن روزگار رمان مدرن را نشناسی از تجدد غربی می‌دانستند و چون در این روزگار بستر رمان‌خوانی بسیار بیشتر از قبل برای توده مردم و دسترسی ایشان به کتب منتشرشده مهیا بود، می‌توان فتح باب آشنایی ایرانی جماعت با رمان به معنای عام را در این دوره دانست. رمان مدرن در ابتدا برزق و برق و شیک و دهان‌پرکن به میان آمد. خواننده که مسحور این نگاه‌تاز، با محوریت انسان و اندیشه و درونیات او شده بود، این خوراک لذیذرسیده از فرنگ خوشش آمده بود و روزبه‌روز بر شمار رمان‌نویسانی که افتخارشان نگارش رمان مدرن بود افزوده شد. رمان‌سازان مدرن که ذاتش منوط به انسان و خودگرایی و پس‌رانشن مفاهیم و مضامین دینی و مذهبی بود، با به وقوع پیوستن انقلاب ایران برای مدتی مضموم و به حاشیه رانده شد. گلشیری و شاگردانش رمان مدرن را مجدداً احیا کردند. عباس معروفی و

منبرو روایتی پور و شهریار مندتی پور و حسین سنابور... تا به امروز، امروز فوج رمان‌هایی که مدرن هستند و یا تلاش می‌کنند باشند، پیشخوان کتابفروشی‌ها را برداشته است، اما این خوراک لوکس فرنگی برای ذائقه کله‌پاچه‌خورهای ایرانی در طول سال‌های گذشته زرق و برق و لذت خویش را از دست داده و همه چیز به یک تکه بازمی‌گردد. بنسای بلند رمان در ایران بر پایه‌های محکم استوار نیست، بی‌بوند خویشی و عمیق مردم‌غریب با رمان به جهت نگاه دینی و مسیحی رمان‌نویسان کلاسیک ایشان است. رمان هم مثل خیلی از دیگر سوغاتی‌های غرب از میانه کار به ایران رسید، پیش از اینکه بستر رشد و بالندگی آن فراهم شود. مخاطب ایرانی باید قدم‌به‌قدم به رمان مدرن رسانده می‌شد و نه یکباره. این است که رمان‌های مدرن مایه امروزه برای مخاطب ایرانی شبیه تقلید کلاخ از خرمدین طلوس است. ما ریشه و پدرجد مدرن غربی خوانده می‌شود و بلورپذیر است چراکه در عقبه آن حضور دن کیشوت هست و آثار شکسپیر. البته که شاید همه این‌ها برمی‌گردد به عمری سوه‌تعمیر از رمان و ادبیات. هرچه هست خانه از پای بست ویران است و خواهی در بند نقش ایوان است. حالا این رمان مار ننگه‌رنگ، کارگاه رمان تدارک ببینیم و مثل قارچ از زمین، رمان نویس بروید که برای دل خودش می‌نویسد. در عین حال لطفاً با رمان ایرانی قهر نباشید.

سوته جیم‌شیم و بزیم به چاک. بعد اون همه زاغ سیاه چوب زدن، حالم شد چه ساعتی کجاست و چه می‌کنه آدم کلفتی نبود...» (ص ۲۳ و ۲۴)

سایه رویدادهای تأثیرگذار اجتماعی، مانند انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی هم در برخی از داستان‌های مجموعه دیده می‌شود. در مواردی هم رویکرد داستان‌ها جنبه سوررئالیستی پیدا کرده است. در مجموع، آنچه کلیت این مجموعه را به هم پیوند می‌زند و نوعی ارتباط نامرئی بین داستان‌های کتاب «سر سبیل‌هایت را نجو» به‌وجود می‌آورد، نوعی درد پنهان در وجود شخصیت‌های داستانی است که دوست دارند به هر شکلی که شده به زبان بیاورند. حتی اگر بهانه روایت مستحکمی در جهان داستانی نمانده باشد، آن‌ها اغلب با دردهایی می‌گویند که از درون، آن‌ها را رنج داده است. به زبان می‌آورد تا راحت شوند، تخلیه شوند مرده‌تریم؟» دیده می‌شود. «دور از جون تو، امثال حاجت‌پاس تا قیومت قیومت یلخی سر کنن و دل وامونده‌شونو اسیر به مشت گفتن لسق لقوی بی‌زبون کنن. همون اول کاری محل کار طرفو زیر نظر گرفتیم. از اون جا تا مترو ده دقیقه بیشتر راه نبود و می‌تونسیم سه



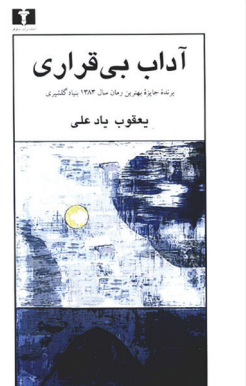
سر سبیل‌هایت را نجو

سلیقه‌های مختلف را می‌تواند راضی نگه دارد.

داداشتی بر کتاب «سر سبیل‌هایت را نجو» نوشته فرحناز علیزاده

ترکیب موقعیت‌ها و لحن‌های گوناگون

علی‌الله سلیمی - داستان‌های کوتاه کتاب «سر سبیل‌هایت را نجو» نوشته «فرحناز علیزاده»، ترکیبی از موقعیت‌ها و لحن‌های گوناگون در روایت‌های داستانی است که شخصیت‌های مختلفی را به جهان داستان احضار می‌کند. شخصیت‌هایی با بینش‌ها و جهان‌بینی‌های متفاوت که وجه مشترک آن‌ها، دردهایی است که آن‌ها را وادار می‌کند حرف بزنند. اغلب شخصیت‌های داستانی علیزاده از ابتدا تا انتهای داستان بی‌وقفه حرف می‌زنند؛ با مخاطبان فرضی و در مواردی با مخاطبی که ظاهراً در مقابل راوی قرار دارد اما از ابتدا تا انتهای داستان ساکت است. بیشتر شخصیت‌های داستانی از تجربه‌های تلخ خود می‌گویند یا دلواپسی‌هایی دارند که گاه منشاء آن برای خودش هم چندان روشن نیست. نویسنده معمولاً موقعیت‌هایی را برای داستان‌های خود برگزیده که جنبه چندوجهی دارند. به بیان دیگر، آنچه راویان این داستان‌ها بیان می‌کنند، تنها می‌تواند بخشی از ماجراهایی باشد که اتفاق افتاده است. چون اغلب روایت‌های این کتاب به‌صورت تک‌گویی است و راوی، ماجراجویی را تعریف می‌کند



■ داستان مردی منذب و عاصی‌ست، شبیه بیشتر مردان معاصر. مردانی که نمی‌دانند چه می‌خواهند یا آنچه که دارند نمی‌خواهند و در پی چیزی هستند که یا وجود ندارد یا متعلق به آن‌ها نیست. کامران خسروی داستان از همان ابتدا نشان می‌دهد که شبیه بقیه مردان دور و برش نیست. از مناسبات خانوادگی و اداری خسته شده. به اخلاقیات پای‌بند نیست و آن‌قدر هم جسور نیست که صادقانه بزند زیر همه چیز یا کارهای غیرمعمول و معمول بکند. همین است شاید که به بخش عمده‌ای از داستان، خیال‌پردازی‌های او است.

قصه، فریبا را دارد که بیش از حد کنترل می‌کند و بیشتر وقت‌ها حق با اوست اما هم‌دردی ما را بر نمی‌انگیزد.

تاجماه ساده‌ی سهل‌الوصول را دارد که آن‌جا که می‌پرسد طلاق چیست؟ یا آن‌جا که می‌گوید شوهرش را دوست دارد تصویر متناقضی با خیانت‌اش را نشان می‌دهد که شاید همین‌ها باعث می‌شود خواننده او را خیلی سیاه‌بیند. داستان میان واقعیت و خیال پرسه می‌زند و خواننده را سرگرم و مجذوب می‌کند و او را مدام در مقابل این پرسش قرار می‌دهد که اینجای قصه در خیال کامران است که اتفاق می‌افتد یا بی‌تردید می‌توان گفت این است که این رمان یکی از بهترین‌های دهه هشتاد تاکنون است. ■



■ بی‌خیال معنای زندگی می‌شوی و فقط ادامه می‌دهی. شاید هم مثل حقیقت باشد با معنای مختلف. در زمان‌ها و دوران‌های متفاوت، بی‌قطعیت و جامعیت و اطلاق، فرقی ندارد به کدام تعریف بپردازی؛ نتیجه یکی است. پروا دیروز می‌گفت و می‌خندید، شب بقی کرده بود و حرف نمی‌زد و شام هم نخورد. گفت خسته است، می‌خواهد بخوابد. رامین گفت «تخت خواب مال تو. من روی کاناپه می‌خوابم.» پروا نگاهش نکرد و با یک پتو روی کاناپه خوابید. «شب‌به‌خیر» رامین تلاش کرد لاقول دم صبح یکی دو ساعت بخوابد. بیدار که شد، پروا نبود. گنج خواب، فکر کرد باز قاشش گذاشت و رفت. دیگر داشت به غیب‌شدن‌های ناگهانی پروا عادت می‌کرد. کیف و مانتوئاش را که روی کاناپه دید، یک‌جور خوشی ذلیلانه دودید زیر پوستش. ساعت شش‌ونیم بود و وقت دودیدن آذر و دکتر. از سروصدای گاو‌ها فهمید ضمیر هم بیدار شده بود و داشت شیر می‌دوشید. امروز باید خدمتش می‌رسید. دوش گرفت و لباس پوشید. از مهمان‌خانه که بیرون زد، دید آذر به‌دو از کنارش گذشت؛ «صبح‌به‌خیر» نه به دیسب، نه به صبح‌به‌خیر گفتن الان. رامین بلند گفت «امروز جان می‌دهد برای شکستن رکورد!» ■